

گرگ و برّه؛ حکایت دیرینه ضعیف و قوی

دکتر محمداخگری

ادبیات، آیینه تمام‌نمای روح ملت‌ها و نشان‌دهنده آداب و رسوم، شادی‌ها، غم‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌های یک ملت است. به قول سارتر، «ادبیات درسی است مستمر که با وجود اراده صریح مدرسانش، داده می‌شود» و یا به قول گلدمن، «تأثیر زندگی اجتماعی در آفرینش‌های ادبی موضوعی است که در عرصه جامعه‌شناسی، همه دیدگاه‌ها آن را پذیرفته‌اند.»

نقش ادبیات مردمی و کارکرد آن در انتقال فرهنگ بشریت و عرضه زیر ساخت‌های فکری و اجتماعی یک ملت اگر برجسته‌تر و چشمگیرتر از ادبیات کلاسیک نباشد، بی‌گمان کم‌رنگ‌تر نیست؛ چرا که ویژگی مردمی بودن آن و نفوذ و گسترش آن در میان توده‌های مردم، به این نوع از ادبیات صداقت و صمیمیت خاصی بخشیده است و شاید به همین سبب است که گوته فرید هررد *، از پیشگامان ادبیات مردمی، نقش ادبیات را در عرضه تاریخ ملت‌ها این گونه یادآور می‌شود که تاریخ یک ملت را می‌توان از ادبیات آن ملت فهمید نه از طریق نیرنگ و امانده تاریخ سیاسی.

واضح است که بخش عظیمی از ادبیات یک ملت را ادبیات مردمی (Folk Literature) آن تشکیل می‌دهد که این قلمرو مشحون از عناصری چون ترانه‌ها، کنایات، تشبیهات، ضرب‌المثل‌ها، مثل‌ها، لطایف، چیستان‌ها، حکایات، افسانه‌ها، تمثیلات و... است که به عبارت دقیق‌تر می‌توان آنها را در قلمرو محدودتری تحت عنوان ادبیات شفاهی (Oral literature) جای داد.

این بخش از میراث فرهنگی ما که تاکنون سرچشمه الهام‌های بسیار و الگویی اصیل و بکر برای جامعه هنرمندان و نویسندگان بوده است، گنجینه بسیار گرانبهایی است که در طول تاریخ و براساس تجربه و روش‌های آزمون و خطا گرد هم آمده و در گفتگوهای روزمره ذخیره و سینه‌به‌سینه، به عنوان میراثی ارزشمند به ما رسیده‌اند.

یکی از عناصر برجسته و غنی در حوزه ادبیات مردمی حکایات و داستان‌هایی است که در واقع روشنگر نوع استدلال و خط مشی استراتژیک توده‌های مردم گذشته است. قصه‌هایی که در واقع در نقش پشتوانه معنوی در جامعه و تخلیه انرژی‌های تخریبی در ضعیفان عمل می‌کردند و ترفندهای ممکن مبارزه با دشمن را به مردم بی‌سواد آموزش می‌دادند و در حقیقت نوعی کامیابی ممکن مبارزه با دشمن را به مردم بی‌سواد آموزش می‌دادند و در حقیقت نوعی کامیابی خیالی برای ضعیفان به ارمغان می‌آوردند.

یکی از گونه‌های مختلف قصه‌های مردمی، قصه‌هایی است که از زبان حیوانات و ماجراهای آنان روایت می‌شود. در این قصه‌ها معمولاً اعمال و احساسات انسان‌ها به حیوانات نسبت داده

می‌شود که اغلب جنبه تمثیلی دارد و بر مفاهیم معنوی و اخلاقی تأکید می‌ورزد. معمولاً به این نوع قصه‌ها شخصیت‌ها تمثیلی و در ادبیات خارجی فابل «Fable» می‌گویند. در این نوع قصه‌ها شخصیت‌ها تنها منحصر به حیوانات نمی‌شود، بلکه اشیای بی‌جان، احجار و خدایان را نیز دربرمی‌گیرد.

به بیانی دیگر، فابل قصه تمثیلی کوتاهی است متضمن نکته‌های اخلاقی که در آن حیوانات و گاهی جمادات رفتارهای شبیه انسان می‌یابند و حرف می‌زنند. غالباً هم نتیجه اخلاقی این نوع قصه‌ها به صورت ضرب‌المثلی بیان می‌شود که در ادبیات مردمی ایران از آن به عنوان تمثیل و مثل یاد می‌شود. تمثیل‌ها را به تعبیری می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

فابل قصه تمثیلی کوتاهی است متضمن نکته‌های اخلاقی که در آن حیوانات و گاهی جمادات رفتارهای شبیه انسان می‌یابند.

۱ - تمثیل‌های کلاسیک

این تمثیل‌ها، داستان‌هایی را شامل می‌شوند که از روزگاران باستان به جای مانده‌اند و در آنها حیواناتی چون شیر، گرگ، روباه و ... نقش اصلی داستان را برعهده دارند. این حیوانات به نمادهایی از نوعی شخصیت اخلاقی تبدیل شده‌اند به گونه‌ای که با آمدن نام این حیوانات نوعی شخصیت در ذهن مخاطب تداعی می‌گردد. به عنوان مثال، در این داستان‌ها، گرگ نماد خونخواری و درندگی است و بره، نماد مطیع، آرام و صبور بودن است.

۲ - تمثیل‌های مدرن (امروزی)

تمثیل‌های امروزی در واقع به انعکاس وضعیت اجتماعی و سیاسی جامعه می‌پردازند. در این تمثیل‌ها نیز اشیا و حیوانات نقش بازی می‌کنند و علاوه بر آن از دیگر شخصیت‌های تمثیلی مانند روباه مکار یا بره ضعیف نیز استفاده می‌شود و یا اینکه شخصیت‌های جدیدی چون گوساله عقب مانده اضافه می‌شوند.

برخی منتقدان ادبی حتی برای تمثیل‌های کلاسیک نیز وجوه سیاسی و اجتماعی در نظر می‌گیرند. ساختار تمثیل‌ها بدین گونه است که در آنها معمولاً دو یا سه شخصیت و یا به ندرت بیشتر، نقش بازی می‌کنند که غالباً با یکدیگر مکالمه و گفت‌وگو دارند. وقایع تمثیل نیز در مکان و زمان مشخصی انجام نمی‌شود.

اکنون باتوجه به آنچه ذکر شد، به مرور یک قصه تمثیلی با عنوان «گرگ و بره» - که توسط

نویسندگان مختلف در زمان‌های مختلف به رشته تحریر درآمده‌اند - می‌پردازیم.

«گرگ و بره‌ای به سبب تشنگی جانب نه‌ری روان شدند. گرگ کمی بالاتر از بره آب می‌نوشید و بره بیچاره نیز پایین‌تر از گرگ شروع به نوشیدن آب کرد. ناگهان گرگ هوس کرد که بره را ببلعد. با خودش فکر کرد که بهتر است بهانه‌ای برای این کار پیدا کند. از این رو، روبه بره کرد و گفت: چرا آبی را که من می‌خواستم بنوشم گل‌آلود کردی؟
بره با حالتی شرمگین و مظلومانه گفت: جانم به قربانت، گرگ عزیز این چه صحبتی است که می‌فرمایید؟! چگونه من می‌توانم چنین خطایی را مرتکب شوم، حال آنکه من پایین‌تر از شما آب می‌نوشم و آب از سمت بالا به پایین جریان دارد؟!
حقیقت در مذاق گرگ تلخ آمد، از این رو دوباره گفت:

- ای بی‌حیا! تو پارسال به من ناسزا گفتی؟ حالا یادت رفته است؟!!

بره گفت: جانم به قربانت، من سال پیش هنوز پا به این عالم خاکی نگذاشته بودم.
گرگ گفت: پس پدرت بوده است، ای گستاخ، من حاضرم به هراکلس * * هم قسم بخورم.

گرگ بی‌آنکه دیگر منتظر پاسخ بره بماند، شکم بره را درید.
در این قصه همان‌طور که مشاهده می‌شود گرگ می‌کوشد به هر نحو ممکن توجیهی برای عمل خود پیدا کند تا بتواند با بهانه‌ای مناسب مقصودش را عملی سازد. «پتروس»، نویسنده این قصه تمثیلی، در پایان داستان صریحاً یادآور می‌شود که مقصود او از نوشتن این تمثیل‌ها حیوانات نیستند، بلکه او می‌کوشد تا بدین طریق جدال میان ضعیف و قوی را با توجه به اجتماع پیرامونش روایت کند. او به گونه‌ای نمادین ظلم و ستم زورگویان را بیان می‌کند. از تمثیل او چنین استنباط می‌شود که در روزگار او اگر چه طبیعت زورگویی گرگ صفتان به روشنی نمایان است، اما آنان برای عملی کردن مقصود خویش باید توجیهی پیدا کنند.

قصه دوم - نوشته بارباریوس * - Barbarius

«گرگی بره‌ای در گله دید. تصمیم گرفت که آن بره را بدون آنکه به زور متوسل شود، برباید. از این رو به دنبال بهانه‌ای مناسب می‌گشت.

گرگ روبه بره کرد و گفت: کوچولو یادت هست که سال پیش به من توهین کردی؟
بره گفت: من هنوز یک ساله نشده‌ام.

گرگ گفت: تو شبدرهای مزرعه من را خورده‌ای، ای بی‌حیا!

بره گفت: من هنوز شیرخواره هستم و نمی‌توانم علف بخورم.

گرگ گفت: تو چشمه‌ای را که من از آن آب می‌نوشم، گل‌آلود کرده‌ای؟!!

بره گفت: من تا حالا فقط از شیرمادرم نوشیده‌ام.
گرگ بی‌توجه به حرف بره حمله کرد و او را در حالی که بره را می‌خورد گفت:
تو نمی‌توانی با این حرف‌ها مانع از یک وعده غذای لذیذ من شوی. حال هر جور که
می‌خواهی تقصیرهایت را توجیه کن».

قصه سوم - نوشته گوتهلد افرایم لسینگ Gotthold Ephraim Lessing

گوسفندی برای نوشیدن آب به سمت رودخانه‌ای رفت. گرگ نیز از سمت دیگر رودخانه
بدان سو حرکت کرد. عریض بودن رودخانه موجب شده بود که گرگ نتواند گوسفند را شکار کند.
گوسفند نیز با اطمینان از این موضوع با تمسخر روبه گرگ کرد و گفت: من هرگز آب نه‌ری را که
تواز آن می‌نوشی، گل‌آلود نمی‌کنم! درست نگاه کن ببین آیا من شش‌ماه پیش به تو توهین نکرده‌ام؟
شاید هم پدرم به تو توهین کرده باشد!

گرگ که متوجه طنز و تمسخر گوسفند شده بود، به پهنای رود نگاه کرد و در حالی که
دندان‌هایش را از خشم به هم می‌فشرد، گفت:
تو شانس آوردی که ما گرگ‌ها تصمیم گرفته‌ایم در رفتار با شما گوسفندان صبر پیشه کنیم. بعد
با غرور و تبختر قدم زنان از کنار رودخانه دور شد.
قصه تمثیلی لسینگ متأثر از دو تمثیل قبلی است. چرا که این قصه ریشه در تمثیل‌های قبل دارد
و چنانچه کسی تمثیل‌های قبل را نداند، نمی‌تواند مفهوم این قصه را به خوبی درک کند. در این
تمثیل گرگ از موقعیت خود و ناتوانیش در شکار گوسفند آگاه است، از این‌رو با سیاست و تدبیر
عمل می‌کند و خشم خود را فرو می‌خورد، اما هرگز ناتوانی خویش را بروز نمی‌دهد. او چنین
وانمود می‌کند که قصد آزار گوسفندان را ندارد و قدرتمندان تصمیم گرفته‌اند ضعیفان را آزار
ندهند، اما خشم او نشان‌دهنده آن است که اگر بتواند و موقعیت مناسبی فراهم شود، حتماً
مقصودش را عملی خواهد کرد. این تمثیل بیانگر این واقعیت آن است که قدرتمندان برای دستیابی
به اهداف خود فقط تابع برنامه‌های کوتاه‌مدت نبوده و هر هدفی را در موقعیت زمانی خودش پی
می‌گیرند.

قصه چهارم - نوشته هلموت آرنسن*

«گرگ قدم زنان به سمت نهر آمد. بره بدان سوی نهر پرید.

گرگ گفت: آرام باش، من که به تو آسیبی نمی‌رسانم.

بره تشکر کرد و گفت: خیلی ممنون من داستانش را در حکایت‌های «ازوپ» خوانده‌ام!»

قصه کوتاه هلموت آرنسن بسیار زیباست؛ چرا که نشان می‌دهد بره با مطالعه آثار گذشته و آموختن علم، به هوشیاری و آگاهی دست یافته است. این هوشیاری به او این امکان را می‌دهد که بسیار محتاط باشد و با درایت و دوراندیشی عمل کند.

تمثیل گویای این واقعیت است که هوشیاری و آگاهی ضعیفان می‌تواند بهترین راه برای مبارزه با زورگویی قدرتمندان باشد.

تمثیل‌های فوق همگی نشان‌دهنده نقش ادبیات مردمی در تبیین زیر ساخت‌های فرهنگی و اجتماعی ملل مختلف است. اگر از نظر ساختاری به این تمثیل‌ها نگریده شود، چنین استنباط می‌گردد که در تمام آنها شخصیت‌های داستانی ثابت هستند و طرح کلی داستان نیز تقریباً در همگی مشابه است.

فابل‌ها یا تمثیل‌هایی که شخصیت‌های آن موجودات غیرانسانی است، یکی از انواع رایج قصه‌گویی در ایران و جهان است و به نظر می‌آید که این‌ها ساخته و پرداخته ذهن عامه مردم است تا جهت انتقال سریع مفاهیم و مؤثرتر ساختن آن به کار رود. گاه نیز برآمده از دست کوتاه آنان است در تذکر و توصیه به حاکمان از آن جمله قصه‌های شیر و گرگ و روباه که اغلب به عنوان حاکمان و اقویای جامعه حیوانات مطمع نظرند، آبی است که بر آتش حسرت و مظلومیت خویش می‌ریزند.

مصادق این خاموشی و به طعن سخن گفتن آنان را در ضرب‌المثل‌های شایع چون «زبان سرخ، سرسبز را می‌دهد بر باد» می‌توان یافت. پس این قصه‌ها سال‌های سال از نسلی به نسل دیگر به ارث می‌رسد و گذشتگان آیین زندگی را به نسل‌های جوانتر گوشزد می‌کنند. در آثار ادبی و قصه‌های فولکوریک ما نیز امثال این گونه تمثیل‌ها فراوان یافت می‌شود، مثلاً در کلیله و دمنه که شاهکاری است در این زمینه و یا در داستان‌هایی در مثنوی، مرزبان‌نامه و دیگر آثار که شخصیت‌ها متأثر از تیپ‌های اجتماعی هستند؛ ولی آنچه در عالم واقع، بین طبقات اجتماعی رخ نمی‌دهد، در قصه‌ها رخدادهای طبیعی و مورد انتظار است. شاید به این طریق، ذهن عوام حاکمیت عدل را - اگر چه در جامعه خود آن را نیافته - بر امور جهان بیان کرده است و اینکه در نهایت حق به حق دار می‌رسد.

منابع: